

# آفتاب در سایه

رمان

محمد علی فرشته حکمت



انتشارات فروارید

## پیشگفتار

۱. از دیرباز و حداقل از ۱۲۶۹ ه. ق تاکنون، این شایعات از طریق نقل قول‌های سینه به سینه طی پنج نسل، همچنان به قوت خود باقی است. این که ریشه‌ی شجره‌ی خانوادگی حکمتی‌های کازرونی که اکثراً اطبای مشهوری بوده‌اند، منسوب است به مولانا محمدقاسم هندو شاه استرآبادی، پزشک، مورخ و کارگزار قرن ۱۱ و ۱۰ ه. ق که در دربار نظامشاهیان و عادلشاهیان از سلاطین احمد نگر و بیجار بور هند، صاحب‌منصبی بزرگ بوده است.

۲. درباره‌ی این حکیم و مورخ بزرگ ایرانی و چگونگی مهاجرتش به هندوستان و همچنین تألیفات تاریخی و پزشکی و ادبی‌اش، تحقیقات مفصل و همه‌جانبه‌ای وجود دارد که ذکر تمامی آن‌ها در این اندک نمی‌گنجد.<sup>۱</sup> شایان ذکر است که در تمامی تحقیقات انجام‌شده تاکنون هیچ منبعی در مورد تاریخ خروج مشارالیه از هند و مراجعتش به ایران و آخرین محل اقامتش و به‌ویژه در خصوص تاریخ و محل درگذشت او کوچک‌ترین اشاره‌ای نداشته است.

۳. براساس یک‌سری قراین و نشانه‌های غیرموثق موجود، این احتمال

---

۱. نگاه کنید به تاریخ ادبیات ایران، جلد ۵، بخش ۳، ذبیح‌اله صفا.

وجود دارد که وی تا تاریخ ۱۰۳۳ ه. ق هم‌زمان با انقراض سلسله‌ی سلاطین فاروقی، در دربار سلاطین دکن، در هند حضور داشته و به تألیف و تکمیل تاریخ مشهورش مشغول بوده است و در واقع آخرین اطلاعی که از آن حکیم و مورخ بزرگ در دست است، همان سال ۱۰۳۳ ه. ق است.<sup>۱</sup>

۴. با توجه به مراتب مشروح‌هی فوق، دستیابی نگارنده به این بصیرت که چگونه یک چنین امری صرفاً از قلمرو شایعات و نقل سینه به سینه سرکشیده و قرن‌ها است در اذهان نسل اندر نسل یک خانوار «تابو» وار بر جای مانده است، تنها نیازمند تحقیقات تاریخی نیست بلکه به نظریه‌ی شناخت و نظریه‌ی آگاهی نیز، نیازمند است زیرا هرگونه آگاهی تاریخی جز از طریق واقعیت یک امر واقع (فاکت) محقق نمی‌گردد. این آگاهی از همان آغاز بایستی از قلمرو پندار دور نگه داشته شود تا در تله‌ی اوهام فرو نغلتد و در نهایت امر، بدون آمیختگی با حرف و حدیث‌های جعلی و نقل قول‌های بی‌پایه و اساس، تنها با اتکا به فاکت‌های موثق و معتبر، به فرم واقعی خود دست یابد.

۵. با پژوهشی روشمند، اعم از میدانی و کتابخانه‌ای در جهت ریشه‌یابی‌های تبارشناسی در قلمرو خاندان بزرگ حکمتی‌های کازرونی به شرحی که در بخش‌های فصل دوم کتاب آمده است، نگارنده ناگزیر به پیمودن راه دراز و دشواری بوده است تا بتواند با یقین به وجود یک امر واقع، از تجاوزات امور ذهنی به حریم واقعیت‌های عینی جلوگیری و افسانه را از حقیقت جدا کند.

۶. نگارنده که خود عضو کوچکی از پیکره‌ی این خاندان بزرگ است، تنها از کوشش‌هایی که او را در جهت کشف حقیقت به خود معطوف داشته است سخن نمی‌گوید بلکه از مؤلفه‌هایی سخن می‌راند که با ژرفای فرم شناخت‌شناسی تئوریک ارتباط دارند:

ما واقعاً نمی‌دانیم پیشینیان ما، حدود و ثغور میراث تبارشناسی خانواده

۱. نگاه کنید به ستون مشاهیر روزنامه‌ی همشهری، مورخ ۱۳۹۲/۳/۲۵، پژوهش علی بایزیدی استرآبادی.